اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد راجع به تحلیلی که مرحوم آقای نائینی راجع به قضیه‌ی شرطیه فرمودند یک مقداری توضیحاتش داده شد یک مقداری عبارت ایشان را بخوانیم ، عرض کردیم مرحوم نائینی احتمالاتی دادند و توضیحا عرض کردیم عمده‌ی این احتمالات این بود ، یک مقدارش احتمالات است اقوال هم هست .**

**مشهور تر این بود که وجوب که منشأ به هیئت است این وجوب خودش معلق است تعلیق پیدا کرد حالا یا تقدیر یا تعلیق ، بعد ایشان :**

**وكذلك لا يمكن ارجاع الشرط إلى المنشأ بالهيئة ، لان الاشتراط يتوقف على لحاظ المعنى اسميا ، چون باید معنا لحاظ اسمی بشود و منشأ به هیئت معنای حرفی است ؛**

**ولا يعقل ورود الشرط على المعنى الحرفي ، بعد توضیحاتی که گذشت دیگر ؛**

**لا لکذا ... بل لان المعنى الحرفي مما لا يمكن ان يلتفت إليه ، عرض کردم ایشان تعبیرشان اینجا این است اما در معنای حرفی ، معنای حرفی را اصولا ایجاد می‌دانند ، روی آن مبنای خودشان این روی مبنای عالی و استقلالی است این حرف و ما هم به جای لا یلتفت الیه عرض کردیم معنای حرفی هم معنای اندکاکی است معنای خود هیئت هم معنای اندکاکی است راست است این مطلب ایشان در این جهت درست است و لو با ظاهر آن نمی‌خواند ؛**

**لفنائه في الغير وكونه مغفولا عنه في موطن وجوده الذي هو موطن الاستعمال ، این کلمه‌ی موطن وجودش موطن استعمال است این با ایجاد بودن می‌سازد در جلسه‌ی قبلی هم عرض کردیم با آن مبنای ایشان می‌سازد ؛**

**على ما تقدم بيانه في مبحث الحروف ، فالمنشأ بهذه الهيئة لا يمكن ان يقيد ، لعدم الالتفات إليه ، عرض کردیم حق در مقام این است که معنا چه التفاتی باشد چه غیر التفاتی باشد ، اندکاکی باشد یا اندکاکی نباشد قابل تقیید هست ، بله اگر معنای اسمی بود به لحاظ لفظی قابل تقیید است اگر معنای حرفی بود به لحاظ فعل می‌تواند تقییدش بزند نتیجه‌اش یکی است مثلا اگر گفت الاکرام واجبٌ چون کلمه‌ی واجب را تصریح به آن کرده می‌توانیم بگوییم اطلاق دارد ، یا الاکرام واجبٌ عند مجیء زید می‌گوییم قید دارد چون کلمه واضح است .**

**اما اگر گفت اکرم زیدا این همین طور است فرقی نمی‌کند این هم اطلاق دارد ، در اینجا وجوب معنای حرفی است یعنی معنای اندکاکی است اکرم زیداً این هم معنای اندکاکی است ، در معنای اندکاکی امکان تقیید وجود دارد ان جائک زیدٌ فاکرمه ، پس اگر گفت الاکرام واجبٌ ایشان نظرش این است که اگر می‌خواهد اطلاق و تقیید باشد باید یک معنای ، این مثل الاکرام واجبٌ این اطلاق دارد الاکرام واجبٌ عند مجیء زید این تقیید می‌خورد اما اگر گفت اکرم زیداً اطلاق ندارد خوب چه فرق می‌کند به نظر ما هم اطلاق دارد دقت می‌کنید ؟**

**نهایتش این است که در مثل الاکرام واجبٌ هم لفظ اکرام تصریح شده اسم است همان واجبٌ اسم است لذا هر دو یعنی اسم ظاهر معنای التفاتی هستند هر دو اطلاقی که منعقد می‌شود اطلاق لفظی منعقد می‌شود لفظی به این معنا و اما اگر گفت اکرم زیداً همان طور است اینجا هم وجوب است لکن وجوبی که مندک است در بین ماده‌ی اکرام و هیئت اکرام و این طرف که زید است و طرف دیگر که آمر است یک معنای اندکاکی بین اطراف است ، این هم قابل تقیید هست چون می‌گوید اکرم زیداً عند مجیئه اینکه قابل تقیید است چه فرقی می‌کند ؟**

**فقط تقیید را اگر بخواهیم دقت بکنیم در اینجا فعل تقیید در نظر گرفته می‌شود آنجا خود لفظ تقیید پیدا می‌کند یا خود لفظ اطلاق پیدا می‌کند . پس بنابراین آنچه که الان ما داریم به ذهن ما در این جهت هیچ فرقی نمی‌کند و تحلیلی هم که ایشان می‌خواهد اقامه بکند روی این جهت یعنی تحلیل اساسی مرحوم نائینی هم می‌خواهند وجوب را در بیاورند هم نه آن وجوبی که مشهور گفتند ، هم اکرام را در بیاورند نه آن اکرام به شیخ انصاری منسوب شده وجوب در ، وجوب اکرام ، پس این ،**

**این وجوب اکرام را ایشان این معنا را قابل تقیید می‌داند ، دقت می‌کنید ؟ لکن قابل تقیید می‌داند به این معنا که ممکن است تقیید بشود به یک نکته‌ای ، این وجوب دیگر وجوب اندکاکی نیست به اصطلاح ایشان این وجوب اکرام ایشان می‌گوید مستفاد از هیئت وجوب اکرام است این وجوب اکرام به تعبیر ایشان مقید می‌شود به آمدن زید این اشکال ندارد ، پس وجوب تنها نیست اکرام هم نیست ، وجوب به منای اندکاکی هم نیست که معنای حرفی باشد ، وجوب اکرام ، این وجوب اکرام از مفاد جمله‌ی اکرمه در می‌آید این مقید می‌شود به آمدن .**

**وكذا لا يعقل ان يرجع الشرط إلى المحمول المنتسب ، مراد ایشان از محمول منتسب همان وجوب اکرام است ، یعنی ایشان آمده هم نسبت را که معنای حرفی است در نظر گرفته لکن نسبت را با خود محمول با وجوب یعنی وجوب اکرام نه وجوب به معنای اندکاکی لکن بعد الانتساب فی الزمان نه اینکه انتساب بعد ، چون اگر بعد باشد به قول ایشان معنایش نسخ است یعنی اول گفته اکرمه بعد گفته ان جائک چون اول اینکه مطلق آورده بعد قید آورده لذا بعد الانتساب نیست ؛**

**إذ لو فرض تأخر الاشتراط عن وجوب الاكرام مثلا زمانا يلزم النسخ كما لا يخفى. وكذا لا يمكن ان يرجع الشرط إلى المحمول في رتبة الانتساب ، به محمول در رتبه‌ی انتساب نه ؛**

**سواء أريد من المحمول المتعلق ، که همان وجوب باشد ، ببخشید اکرام باشد ؛**

**وهو الاكرام الذي يحمل على الفاعل ، أو أريد منه الوجوب ، لأنه على كل تقدير يرجع التقييد إلى المفهوم الافرادي ، که مفهوم اکرام باشد ؛**

**فلا بد من أن يرجع التقييد إلى المحمول المنتسب بوصف كونه منتسبا ،** **این نتیجه‌ی نهایی ایشان محمول منتسب هم به معنای وجوب اکرام . یعنی اگر دقت بکنید یعنی ایشان سعی کرده آن معنای حرفی که نسبی بوده هم باشد آن را هم لحاظ کرده ، لحاظ کرده دقت کردید ؟ لکن لحاظش کرده به جوری که باز وجوب اکرام در بیاید یعنی وجوب اکرام استفاده بشود و این وجوب اکرام قابلیت تقیید دارد لکن بوصف کونه .**

**البته ایشان در اینجا به اصطلاح یک حاشیه‌ای دارد مرحوم ، یعنی این آقایانی که کتاب را چاپ کردند یک حاشیه‌ای دارد که عبارت شیخ انصاری را در تقریرات و بعد در قوامع الفضول و اینها چاپ کرده است ربطی به اینجا ندارد این حاشیه نمی‌دانم حالا چرا اینجا این حاشیه را ایشان زده ، محقق کتاب نه آقای مقرر کتاب ، کسی که کتاب را تقریر کرده است .**

**در آن صفحه‌ی قبلی الان صفحه‌ی 181 بود ، در صفحه‌ی 180 یک حاشیه‌ای دارد باز خود مقرر ، اینجا خود مقرر دارد نه مرحوم نائینی که ایشان می‌گوید محمول منتسب ، یک حاشیه‌ای مقرر دارد وربما یختلج فی البال ، دو سه معنای دیگر خودش می‌کند ، خود مقرر می‌کند به نظرم این دو تا حاشیه جابجا چاپ شده است ، این دو تا حاشیه جابجاست ، برای مرحوم شیخ باید**

**چون اینجا نوشته فما فی التقریر من ارجاع الشرح در ماده اینجا آن حاشیه را زده ربما یختلج فی البال بعد هم نوشته منه ، منه یعنی از مقرر مرحوم آقای کاظمی ، ظاهرا این برای این طرف بوده آن برای آن طرف بوده غرض دقت کنید در تحقیق کتاب این دو تا حاشیه جابجا چاپ شده است ، این حاشیه که اینجا دارد مطارح الانظار فلان این برای صفحه‌ی قبل است درذیل فما فی التقریر اما بوصف کونه متصفا این حاشیه دارد .**

**علی ای حال خود مرحوم آقای کاظمی هم غیر از این معانی که مرحوم نائینی فرمودند سه تا معنا هم خود ایشان احتمال دادند ربما یختلج فی البال ، و ربما یختلج ایضا دو تا یا سه تا ، بله کما انه ربما یختلج سه تا ، سه تا اختلاج بال هم فرمودند که به ذهن این جور می‌آید ممکن است به ذهن این جور بیاید ، سه تا مطلب در این جهت ایشان فرمودند آقایان بخواهند مراجعه کنند . دیگر حالا ما کلام خود مرحوم نائینی را می‌خوانیم زیادی هم هست دیگر آراء مرحوم آقای مقرر هم رحمه الله .**

**مرد بزرگواری بود تصادفا تا ایشان زنده بودند تقریبا مدرس اول نجف ایشان بود خیلی خوش صدا و خیلی بلند صحبت می‌کرد خیلی هم شلوغ بود درس بعد از زمان آسید ابوالحسن و بعد از مرحوم نائینی یکی از درس‌های شلوغ خارج نجف در اصول درس همین مرحوم آقای کاظمی بود رضوان الله علیه ، سکته کرد ایشان فوت کرد .**

**بله تصادفا آقای بجنوردی می‌فرمود که این سکته‌ی ، دو تا سکته کرد بعد برای استراحت کوفه بود داشت غذا می‌خورد حتی گفت غذای خوبی به اصطلاح آن وقت نجفی‌ها مثلا مرغی مثلا بردم برای ایشان این ران مرغ را داشت می‌خورد گفت من ان شاء الله فردا می‌آیم نجف درس می‌گویم و مثلا نظر بدخواهان را از بین می‌برم ، همان شب سکته کرد ایشان ، آن شبی که بنا بود فردایش بیایند این را مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سره ، دیگر بشر این جور است دیگر .**

**یک دفعه‌ی دیگر برای شما عرض کردم آقای مفتی الشیعة رحمة الله علیه ما هم یک مقداری از کفایه را خدمت ایشان بودیم حق دارند به گردن ما می‌فرمودند این مرحوم نواب صفوی که قم آمدند خوب می‌دانید نواب خیلی تند منبر می‌رفت و جیغ و داد و خیلی این طوری در مسجد امام حسن عسکری یک بعد از ظهری ایشان سخنرانی داشت ، ایشان گفت من بودم آنجا ، خود آقای مفتی الشیعة ، گفت من پای سخنرانی ایشان بودم ، ایشان آن وقت زمان استالین بود اواخر حیات ایشان ، روی منبر همین جوری خوب می‌دانید دیگر رسمش خطاب کرد استالین تو منکر خدا می‌شوی تو می‌گویی خدا نیست حالا اگر فرض کنیم این نفست در گلو گیر کرد چه کسی ممکن است تو را نجات بدهد غیر از خدا ، گفت صبح ساعت 7 که رادیو باز کردیم گفتند دیشب استالین سکته کرده است ، خود آقای مفتی الشیعة برای من نقل کردند که خیلی عجیب است ، گفت حالا تصادفی بود مثلا همین جوری گفت این نفست اینجا گیر بکند چه کسی تو را نجات خواهد داد ، گفت صبح ساعت 7 که رادیو را باز کردیم گفتند استالین دیشب سکته کرده است ، بعد از صحبتی که ایشان**

**علی ای حال حوادث گاهی این جور خیلی غیر طبیعی است .**

**علی ای حال سه تا احتمال ، من نمی‌دانم دقت کردید چه می‌خواهم بگویم مراد مرحوم نائینی چیست ؟ مرحوم نائینی یک : معنای حرفی را فهمیده که یک نوع معنای نسبی است اندکاکی است فانی است این را فهمیده ، در مطلب دوم این را فهمیده که وجوب معلق نیست که مشهور قائلند ، در مطلب سوم می‌خواهد بگوید اکرام معلق نیست یا مقید نیست ، حالا من معلق گفتم ایشان مقید می‌گوید .**

**گاهی هم تعلیق گفت حالا گاهی عبارت ایشان مختلف است ، اکرام هم معلق نیست که به مرحوم شیخ نسبت داده شده است ، یک چیزی ما بین این دو تاست یعنی وجوب اکرام آن وقت این وجوب اکرام این دیگر قابل اطلاق هست یعنی ایشان می‌خواست یک چیزی درست بکند که قابل اطلاق باشد روشن شد ؟**

**آن وقت چون معنا معنای حرفی است به هر حال محمول منتسب لکن نه بعد از اینکه محمول منتسب درست شد تقیید می‌آید آن نسخ می‌شود ، محمول منتسب به وصف انتساب یعنی آن معنای نسبی بودن را هم در نظر گرفت ، یعنی اگر خوب دقت بکنید همان حرفی است که بنده‌ی سرا پا تقصیر زدم ایشان پیچانده است .**

**ما آمدیم گفتیم آقا یک وجوب اندکاکی ، وجوبش اندکاکی است ما بین اکرام این وجوب اندکاکی یک معنای حرفی است خود این وجوب اندکاکی ، این وجوب اندکاکی اطلاق و تقیید دارد روشن شد ؟ ایشان هم آمد وجوب را تنها نگرفت اکرام را هم تنها نگرفت وجوب اکرام گرفت برای اینکه اطلاق درست بکند آن هم در رتبه‌ی انتساب برای اینکه بعدا حرفی را درست بکند روشن شد ؟**

**این دقیقا همان معنایی است ، آن معنا را می‌گفتیم راحت‌تر بود ، خیلی نمی‌دانم دقت کردید ؟ من بعد از فکر گفتم ، خوب این معلوم می‌شود خیلی فکر کرده مرحوم نائینی البته خوب دوره‌ی پنجم و ششم ایشان است این دوره‌ی شاید سوم ایشان بوده است دوره‌ی دوم یا سوم یا چهارم ، غرضم اینکه مرحوم نائینی روی این قسمت فکر کردند بررسی کردند به این نتیجه ما البته این مطلبی را که الان دارم عرض می‌کنم خدمتتان همه برای دوره‌ی دوم ما در بحث مفهوم شرط است تازگی نگفتیم خیال نفرمایید ما عوض کردیم ، همان مباحث ماست سابقا گفتیم .**

**همین معنای اندکاکی قابل تقیید که هست چون اصولا تقیید در اختیار بشر است ممکن است یک معنای اندکاکی بیاورد تعلیقش بکند باز به یک معنای اندکاکی دیگر ، باز آن دومی را هم تعلیق بکند به یک معنای اندکاکی ، این می‌شود . عرض کردم معانی حرفیه اصولا جزو معانی ، یعنی جزو مرحله‌ی کمال عقل بشری است یعنی آن عقل انسانی و آن دقت‌ها و ظرافت‌ها و قیدها و این مقید است به این قید . در صورتی که این قید را داشته باشد ، این مقید است به هندوانه‌ای که در فصل بهار برداشته می‌شود ، آن هندوانه‌ای هم که در فصل بهار برداشته می‌شود ، مثلا فرض کنید ، مثلا در باب حنظل نوشتند دیگر هندوانه‌ی ابو جهل اگر شاخه‌اش یک دانه هندوانه داشته باشد آن مسموم است شاخه‌ای که باید چند تا هندوانه داشته باشد ببینید دقت کنید ، قید می‌آورند ، آن شاخه‌ای که دارای**

**آن وقت آن شاخه‌ای که دارد این را باید صبح بچینند آن وقت آن هندوانه را هم باید ساعت 2 بعد از ظهر بخورند ، ببینید همینطور قید، اینها را می‌شود ، یعنی در زندگی بشر این ، یعنی طبیعت پیشرفت ، و لذا بشر احتیاج به معانی حرفی و هیئآت پیدا کرد اصلا سرش این شد دقت کردید ؟ و لذا معانی حرفی بسیار معانی شریف و نجیب و اصیلی هستند از این جهت چون این نماینده‌ی فکر روشن بشر است نماینده‌ی علو فکری انسان است .**

**اینقدر می‌تواند قید بیاورد ، قید بیاورد ، قید بیاورد در عین اینکه یک معنای حرفی است می‌خواهد بگوید هندوانه بخور که در فصل فلان چیده باشند ، شاخه‌اش فلان باشد ، ساعت فلان باشد ، دائما پشت سر هم قیود بیاورد قید اندر قید بیاورد این هیچ مشکلی ندارد که مشکل خاصی ندارد ، آن وقت اگر قید نیاورد گفت هنداونه بخور ، خوب هندوانه بخور می‌شود مطلق ، نه آن قسمتش مشکل دارد نه این قسمتش مشکل دارد .**

**ببینید محمول منتسب لکن فی رتبة وصف الانتساب دقت کردید چه شد ؟ محمول منتسب ، وجوب منتسب به اکرام ، نه وجوب مطلق که مشهور گفتند خوب این همان حرف ماست که اندکاکی ، اندکاکی یعنی چه یعنی مندک است بین مخاطب و بین اکرام این اندکاکی خوب معنایش همین است این محمول منتسب .**

**ما اندکاکی گفتیم که این منتسب ایشان هم درست بشود ، در حقیقت اگر دقت بکنید حرفی را که ما زدیم و لذا بنا براین مسلکی که ما عرض کردیم هیچ فرقی بین مطلق و مقید نیست ، اکرم زیدا بگوید اکرم زیدا ان جائک هر دو را بگوید فرقی نمی‌کند هر دو به حساب وجوب اندکاکی هستند در اینجا هم وجوب اندکاکی است در آنجا هم ، فرقی نمی‌کند .**

**یکی از حضار : نائینی قبل از فعلیت دارد بررسی می‌کند ها ؟ چون هنوز مجیئی نبوده که فرد بخواهد موضوع فعلی بشود یا شرط**

**آیت الله مددی : ما هم قبل از فعلیت است .**

**یکی از حضار : یعنی منظورم این بحث قبل از فعلیت است ؟**

**آیت الله مددی : بله قبلش**

**یکی از حضار : چون وجوب دارد یا نه حالا**

**آیت الله مددی : آن بحث دیگری است**

**یکی از حضار : نائینی گفت قبل از فعلیت موضوع می‌گفت حکم نداریم یا فعلیت نداریم این را**

**آیت الله مددی : آن بحث دیگری است تابعیت کیفیت جعل است ،**

**یکی از حضار : قبل از دلوک نه وجوبی هست نه واجبی**

**آیت الله مددی : این را بعد ان شاء الله در صفحه‌ی 183 می‌گوید: گاهی مقدمات وجوبی است ، گاهی مقدمات وجودی است این را می‌گوید ، بعد می‌گوید ایشان ؛ فردا ان شاء الله اگر فردا تعطیل نبود و الا اگر تعطیل بود پس فردا .**

**یکی از حضار : حالا اصل سوال غیر از تحلیل‌ها برای اینکه رسیدن به یک پاسخ به یک سوال اصلی نائینی آن چیست ؟**

**آیت الله مددی : آن که آن مقدمات وجوبی یا وجودی بحث مستقلی است .**

**یکی از حضار : یعنی هنوز هیچ سوالی را نمی‌خواهد جواب بدهد .**

**آیت الله مددی : الان فقط تحلیل می‌خواهند بکند . تحلیلی که ما کردیم ، دقت کردیم فرق را ؟**

**تحلیلی که ما کردیم چه مطلق باشد چه مقید وجوب اندکاکی است اکرم زیدا وجوب اندکاکی ، الاکرام واجبٌ وجوب اندکاکی نیست التفاتی است یا به قول آقایان استقلالی حالا ما گفتیم التفاتی . گفتیم آقای سیستانی حظفه الله هم تعبیر کردند به لف و نشر یعنی معنای حرفی را لف جمع شده ، معنای اسمی نشر باز شده حالا شما می‌توانید لف و نشر هم بگویید ، استقلالی و عالی هم بگویید ، اندکاکی و التفاتی هم بگویید ، حالا من التفاتی و اندکاکی می‌گویم .**

**یک دفعه یک معنا اندکاکی است یک دفعه معنا را خودش را نگاه می‌کنیم الاکرام واجبٌ ، طبعا اگر التفاتی شد اطلاق و تقییدش راحت‌تر است طبیعتا چون لفظی می‌شود آن اطلاق و تقیید قبول می‌کند اما چون لفظی نیست یک تأمل می‌خواهد اگر گفت اکرم زیداً این هم مطلق است فرق نمی‌کند ما هم اکرم زیداً را مطلق می‌گیریم .**

**اگر گفت اکرم زیدا عند مجیئه این مثل این است که بگوید ان جائک زیدٌ فاکرمه در تقیید مثل آن در تقیید نمی‌خواهم بگویم مثل آن در مفهوم چون اگر عند گفت شاید مفهوم نداشته باشد ان گفت شاید مفهوم داشته باشد در لغت عرب ان برای ، دقت کردید ؟**

**در اطلاق و تقیید نظر من الان در اطلاق و تقیید یا اطلاق و اشتراط مثل هم هستند هیچ فرق نمی‌کند دقت می‌کنید ؟ یعنی تحلیلی را که ما ارائه دادیم به عنوان معنای اندکاکی در معنای حرفی در مطلق ، فقط در معنای اندکاکی اینها خیال کردند تقیید ممکن نیست نه ممکن است لذا عرض کردیم در حقیقت اگر دقت بکنید گفتیم سه تا معنای اندکاکی است نه دو تا یکی ، ایشان تمام مشکل را روی اولی بردند . چون جاء زیدٌ هم معنای اندکاکی نیست آنجا هم نسبی است .**

**بعد خود ان جائک فاکرمه این نسبت بین جزاء ، این هم یک معنای اندکاکی است ، ما یک تحلیل کامل ارائه دادیم ، این منافات ندارد در معنای اندکاکی عرض کردم الان برای شما . یک دفعه می‌گویند هندوانه بخور ، یک دفعه می‌گویند هندوانه بخور به این شرط که مثلا از آن فصل بهار باشد ، فصل بهار هم فرض کنید در شهرهای گرمسیر باشد آن هندوانه هم مثلا به اینکه در شاخه‌اش بیش از یک محصول باشد آن هندوانه هم ، ده تا ، بیست تا ، شرط بیاورد برای همان معنا ، هیچ مشکل ندارد مشکل خاصی را ما احساس .**

**اینکه نائینی می‌گوید محمول منتسب فی رتبة بوصف الانتساب این همان معنای حرف بنده است ، این انتساب را که آورد حرفی می‌خواهد درست بکند ، خوب به جای این حرف همین اندکاکی می‌گفتیم راحت‌تر بود دیگر .**

**یکی از حضار : انتساب را که می‌گویند منظورشان این نیست که برگشت به مفهوم اسمی داشته باشد ؟**

**آیت الله مددی : نه می‌خواهند همین را بگویند رتبه ، در رتبه‌ی انتساب یعنی می‌خواهد محمول منتسب را درست بکند که بشود معنای اسمی این معنای اسمی قابل تقیید بشود ، قابل اطلاق باشد ، نمی‌خواهد معنای اسمی باشد ، معنای حرفی هم باشد قابل است . چیزی که هست در معنای اسمی چون التفاتی است تقیید و اطلاقش واضح است این چون به فعل است تقیید و اطلاقش به آن باز ، یعنی می‌تواند تقیید بزند ، پس اگر تقیید نزد می‌شود اطلاق ، آنجا لفظ است فرقش فقط همین است هیچ فرق دیگری با هم ندارند .**

**پس این مطلب که مشهور گفتند وجوب مشروط است نه انصافا وجوب مشروط است حق با مشهور است لکن وجوب اندکاکی این معنایی که ایشان می‌گوید محمول منتسب که همان وجوب اکرام باشد در مقابل مرحوم ، یعنی می‌خواهد وجوب تنها را گرفته از اکرام جدا کرده است ایشان می‌گوید نه وجوب با اکرام ، این وجوب با اکرام همان اندکاکی است که ما می‌گوییم دیگر وقتی اندکاکی شد طبعش اکرام است دیگر .**

**یکی از حضار : اشکال شیخ انصاری که می‌فرماید وجوب هر چیز یعنی وجوب اکرام باز نمی‌تواند چون هنوز وجوبی نیست که بعد بخواهد قید بخورد .**

**آیت الله مددی : نه آن چیز است معنای حرفی هیئت معنای حرفی قابل تقیید نیست .**

**یکی از حضار : ولی بحث اینجوری هم داشتند**

**آیت الله مددی : نه خیر آن اشکالش این است ، اشکال مرحوم شیخ معنای حرفی قابل تقیید نیست ، خوب چرا نباشد ؟ معنای حرفی هم قابل تقیید است .**

**عرض کردم تقیید را اینها خیال می‌کردند حتما باید یک لفظی باشد تصریح به آن شده باشد ، حروف و معانی حرفیه و هیئآت تصریح نشده است به آن و لذا تقیید ، نه تقیید در حقیقت یک نوع فعل است ، تقیید در اینجا ، اطلاق در اینجا به معنای اینکه شرط نکرده است یعنی می‌توانسته شرط بکند شرطی نکرده است نه اینکه لحاظ کرده خودش را فی نفسه ، لحاظ فی نفسه نمی‌شود چون مندک در اطراف است ، چون می‌توانسته شرط بکند این مقدار کافی است در اطلاق اینکه بگوییم لحاظش کرده خودش را و مطلق اراده کرده مراد این است.**

**علی ای حال این مطلبی را که مرحوم نائینی قدس الله سره در اینجا فرمودند :**

**أي وجوب الاكرام أو** **الاكرام الواجب.**

**وبعبارة أوضح : الشرط لابد ان يرجع إلى ما هو نتيجة الحمل في القضية الخبرية ، أو نتيجة الطلب ، ببینید ایشان نکته را دائما برده روی طلب روی وجوب ، نتیجه ؛**

**في القضية الطلبية. ففي مثل كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود يكون المشروط هو وجود النهار ، وفي مثل ان جائك زيد فأكرمه، يكون المشروط هو الاكرام الواجب أو وجوب الاكرام. والظاهر رجوع كل منهما إلى الاخر ، والسر في لزوم رجوع الشرط إلى مفاد الجملة والمتحصل منها ، باید به مفاد جمله ، این مفاد را می‌خواهد برای اینکه باید یک معنای اسمی باشد ؛**

**هو ما عرفت : من كون القضية الشرطية انما هي تعليق جملة بجملة أخرى ، نه تعلیق معنا اندکاکی به معنای اندکاکی دیگر ؛**

**وهذا لا يستقيم الا ان يرجع الشرط إلى مفاد الجملة الخبرية أو الطلبية ، وهو في القضية الخبرية وجود النهار مثلا ، وفي القضية الطلبية وجوب الاكرام أو الاكرام المتلون بالوجوب ، والنتيجة امر واحد. وعلى كل تقدير يحصل المطلوب ، وهو اخذ الشرط مفروض الوجود ، لان أداة الشرط انما خلقت ، حالا خلقت یعنی وضعت در لغت عربی که خلق تکوینی که مراد نیست ؛**

**انما خلقت لفرض وجود متلوها ، عرض کردم این فرض را هم گفتند ایشان ؛**

**ويرجع بالآخرة إلى الموضوع ويكون مفاد ( ان استطعت فحج ) مع ( يجب الحج على المستطيع ) أمرا واحدا ، كما عرفت بما لا مزيد عليه. این یجب الحج علی المستطیع که شرط آورده با ان استطعت فحج یکی می‌شود در حقیقت مفادش یکی می‌شود ، این خلاصه‌ی چند ، هفت ، هشت سطر ایشان است که من یکجا خواندم .**

**اما یک سوالی که اینجا مطرح می‌شود که من هنوز هم نفهمیدم مراد مرحوم نائینی چیست می‌گوید کل ما کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا این مثل ان جائک زید فاکرمه ، می‌شود احدهما را مکان آخر به کار برد ، مثلا کلما جائک زید فاکرمه ، ان کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا ؟ این در لغت عرب اصلا فهم عرفی با این مساعد است اصلا ؟**

**یکی از حضار : حالا چرا اینها را می‌خواهند به هم برگردانند ، چه لزومی دارد چه به قولی ظرفیت**

**آیت الله مددی : لزوم که جای خودش ، بطلان دارد لزوم ندارد . اصلا کلما کانت الشمس طالعة را می‌شود گفت کلما جاء زیدٌ فاکرمه، تعجب است از ایشان که خیال کرده هر دو یکی است این جمله‌ی طلبیه با جمله‌ی خبریه یکی است .**

**می‌گویم اینها تمام اشکالات آن معانی اعتباری و مطالبی که راجع به مقام اعتبار است دقت نکردند ، کلما کانت الشمس طالعة قضیه‌ی واقعیه است حقیقیه است اینکه یکی شرط است و یکی جزاء است این تفکیک اثباتی است نه ثبوتی نه اینکه بین وجود شمس و وجود نهار، طلوع شمس و وجود نهار می‌خواهد ایجاد رابطه بکند این رابطه واقعی است هست ، این فقط برای اثبات علم است مثلا شما ساعت را نگاه کردید ساعت 9 است خوب پس 9 روز است ، اما یک طوفانی گاهی می‌آید دیدید دیگر اینقدر سیاه می‌شود که آدم هیچ چیزی نمی‌بیند، می‌گوید الان درست است ساعت 9 روز است ، خورشید را نمی‌بینم اما خورشید هست وقتی ساعت 9 باشد ببینید این یک تفکیک اثباتی است یعنی یکی را شرط قرار می‌دهد یکی را ، و لذا هم کل می‌آورد چون قابل تفکیک نیستند ثبوتا قابل تفکیک نیستند دقت کردید ؟**

**اما در مثل ان جائک امر اعتباری است این تفکیک ثبوتی است نه اثباتی ، این که آمده یکی را شرط قرار داده این قراردادی است و لذا ممکن است مجیء زید باشد وجوب اکرام نباشد مثلا بگوید اگر زید آمد نمراتش کمتر از 10 بود اکرامش نکن ، برای همین است که اینجا ان آورده آنجا کلما توجه نفرمودند نائینی دقت کردید چه شد ؟ ایشان خیال کرده ، دقت کردید ؟**

**اینکه تفکیک کردیم بین شرط ، روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ تفکیک کردیم بین شرط و جزاء ، تفکیک کردیم بین ادات شرط ، دقت کردید ؟ این تفکیک در مثل کلما و لذا هم کلما گفتیم اصلا آنجا ببینید .**

**در حقیقت ما می‌خواستیم بگوییم طلوع خورشید با نهار یکی است می‌خواهیم این را بگوییم ، اما اینجا قانون است ممکن است صبح گفته ، شب قیدش بزنید ، فردا روز بعد قیدش بزنید ، لذا الفاظ ، مگر در جایی که قانون اساسی باشد که تفکیکش امکان نداشته باشد و الا در قانون کلما نمی‌آورند ، نمی‌گوید کلما جائک زیدٌ فاکرمه در قانون ندارد چنین چیزی .**

**چرا چون ممکن است از فردا حکم قید پیدا بکند ، پس فردا حکم قیدی به آن بزند ، حالا غیر از این که اصلا ممکن است حکم را بردارد اصلا کلا ، اما کل ما کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا نمی‌تواند حکم را بردارد اصلا توجه عجیبی است مرحوم نائینی از ایشان ، شأن ایشان بعید است که ، می‌گویم من فکر می‌کنم که نکته این است که مسائل ،**

**یعنی واقعا مرحوم آقای سید محمد حسین طباطبائی و استادشان آقای اصفهانی این مساله‌ی اعتباری و وجود اعتبارات و ادراکات اعتباری کار خیلی ضروری بود و باز تفکیک اینها ، الان ببینید شما در همین بحث اخیر که در بحث مکاسب کردیم گفتیم احتمال دادیم که ادله‌ی استصحاب یک نوع اعتبار ادبی باشد اصلا اعتبار قانونی نباشد کلا ، این برای فرق بین اعتبارات ، و عرض کردیم ایشان فرق بین این دو تا اعتبار این کلام مرحوم آقای طباطبائی بیشتر روی اعتبارات ادبی است ، این دو تا با هم دیگر فرق دارد .**

**چرا پس ما می‌گوییم ان جائک زیدٌ ، کشکی گفتیم ؟ نمی‌گوییم کلما جائک زیدٌ فاکرمه دقت می‌کنید ؟ چون اگر کلما گفت یعنی رابطه واقعی است قابل تفکیک نیست ، بعد ممکن است دو ساعت بعد باید برش دارد یعنی چه قابل تفکیک نیست ؟ این که کلما کان ، اصلا در منطق که سوق قضیه‌ی شرطیه‌ی کلیه را کلما آوردند چون در منطق نظرشان به امور اعتباری نیست به ادراکات اعتباری اصلا نیست . اصلا نظرشان و اینکه در لغت ان آوردند چون نظرشان به ادراکات اعتباری است ، اگر هم در جایی گفت ان کانت الشمس طالعة این به خاطر اینکه مثلا تسامحی باشد و الا در واقع کلما کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا ، اصلا ان را در لغت برای اعتبار آوردند یعنی دو چیز را می‌خواهد به همدیگر یا تقدیر به قول ایشان شرط بکند یا تعلیق ، تعلیقش بکند یکی را بر دیگری ، اگر**

**ما نظرمان این است که اگر تقدیر باشد قضیه ثنائیه می‌شود مثل مفهوم وصف می‌شود اگر تعلیق باشد قضیه ثلاثیه می‌شود ، چون یک نسبت جاء زیدٌ هست یک نسبت اکرمه هست یکی این دو تا را به هم دیگر ربط بدهد یکی را معلق ، یعنی سه قسمتش می‌کند نه اینکه یکی قید دیگری بشود فقط نه این دو تا را با همدیگر ربط هم بدهد .**

**و لذا عرض کردیم در تحلیل قضیه‌ی شرطیه ما سه تا معنای حرفی داریم نه دو تا نه یکی ایشان رفته روی جزاء فکر جزاء کرده جزاء داریم، تعلیق داریم ، شرط هم داریم ، متلو ادات شرط ، خود متلو ادات شرط هم باز نسبت است البته ایشان گفته مفاد جملة بجملة یا تقیید جملة، تقیید نیست تعلیق است کما اینکه اینجا ایشان تعلیق زده ، تعلیق جملة بجملة و تعلیق جمله هم نیست ، تعلیق جملة بجملة اخری مثل کلما کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا آن هم تعلیق جمله ، این نیست نه .**

**تعلیق یک معنای اندکاکی یک امر اعتباری به یک امر اعتباری دیگر لکن این امر اعتباری را تارة به نحو اندکاکی ملاحظه می‌کند تارة به نحو التفاتی و تفصیلی و به اصطلاح استقلالی نگاه می‌کند فرقش این است فرق دیگری ندارد و اینکه ایشان فرمودند هر دو در قضیه چه شرطیه باشد چه حملیه باشد یرجع الی امر واحد در وجود نهار نه اصل وجود اینجا هم برمی‌گردد به وجوب اکرام نه اصل وجوب و نه اکرام این مطلبی که ایشان فرمودند انصافا کم لطفی فرمودند قیاس این دو تا با همدیگر اصلا قیاس مع الفارق است .**

**در کلما کانت الشمس طالعة یک تفکیکی ما بین شرط و جزاء می‌کنیم این تفکیک به لحاظ مقام اثبات است ، چون در ثبوت یکی است طلوع شمس با آفتاب یکی است دیگر با وجود نهار یکی است اگر شما دانستید که الان نهار است پس بدان حتما خورشید هم موجود است ولو خورشید را نبینید .**

**مثل بقیة الله در آن توقیع مبارک دارند که وجود من در زمان غیبت مثل اینکه خورشید هست اما پشت پرده است پشت ابر است نه اینکه در زمان غیبت خورشید نیست ، خورشید هست در همان توقیع مبارک همین واما الحوادث الواقعة در همان توقیع است این قصه در همان توقیع است فالانتفاع به ، یعنی خورشید پس ابر هم باشد بهار بهار است ، زمستان زمستان است ، تابستان تابستان است ، میوه‌ها رسیده می‌شوند شرایط اقلیمی برقرار است اموری که هست ولو پشت ابر باشد . خورشید که باشد نهار هست وجود نهار هست الان ، خورشید هست ولو دیده نشود . این تفکیک یک تفکیک اثباتی است نه تفکیک ثبوتی ، اما ان جائک زیدٌ فاکرمه تفکیک کرده این دو تا را و تعلیق کرده احدیهما را بر دیگری این یک تعلیق ثبوتی است دقت کردید ؟ این یک تعلیق ثبوتی است ، روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ این یک تفکیک ثبوتی است .**

**دو تا چیز هستند یکی آمدن زید یکی وجوب اکرام ربطی هم به هم ندارند این می‌آید با ان اینها را ربط به هم می‌دهد نه اینکه ، آنجا تفکیک واقعا تفکیک ، آن یک چیز است این یک چیز ، طلوع شمس با وجود نهار یکی است دو تا نیست ، لذا اگر آمد جدایش کرد به خاطر مقام اثبات است یعنی به خاطر اینکه شما علم پیدا بکنید شما اگر جایی رسیدید در هواپیما حالا نمی‌دانید کجا هست دقیقا خورشید را می‌بینید می‌گویید این منطقه نهار است الان خورشید را که دیدید نهار ، نهار بود خورشید هم هست ولو خورشید نبینید ، خورشید دیدید نهار ، این تفکیک اثباتی است کلما کانت الشمس طالعة کان النهار موجودا یک نوع تفکیک اثباتی است نه تفکیک ثبوتی .**

**یکی از حضار : تحلیل هست خودش است .**

**آیت الله مددی : هستی خودش است ، آن واقعش این است یعنی به خاطر مقام اثبات جدایش کردند و الا یکی است دو تا نیست اصلا، طلوع شمس با وجود نهار یکی است .**

**مثلا می‌گوید اگر نبضت تند است تب دارید ، حالا نبضت تند است نگاه می‌کنید می‌گوید نمی‌فهمم تب ندارم ظاهرا ، می‌گوید نمی‌شود تب داری وقتی نبض تند بود یک خللی در بدن آمده حالا یا تب است یا بالاخره یک مشکلی در بدن پیدا شده است ، این به خاطر وجود است مثل اینکه الان یک بعضی از دکترها می‌گویند ما می‌توانیم مزاج افراد را و داخل بدن افراد را از راه ناخن یکی نوشته بود من 20 تا مرض را می‌توانم از راه ناخن تشخیص بدهم .**

**در طب مصری قدیم می‌گویند برای 3000 سال قبل از چشم که نگاه می‌کردند وضع تمام بدن را از راه چشم تشخیص می‌دادند ، الان هم این رشته را تقریبا احیاء کردند من ورقه‌اش را دیدم ورقه‌ی انگلیسی چاپ کردند ورقه‌ی بزرگی است چند صفحه‌ی بزرگ است یک دوربین مانند هم روی چشم ، یک کسی آمد اینجا گرفت دیگر هم برای من هم برای ، می‌گذارد روی چشم بعد آن ، دیدم مثلا شاید هر ورقه‌ای 10 عکس از 10 عکس بود شاید هم بیشتر اصلا همین چشم پهلوی سیاهی یک نقطه‌ی خیلی کوچک سفیدی این طرف هست این علامت اینکه مثلا استخوان دنده‌ی چپ شما ، عجیب بود یعنی یک چیز عجیبی من دیدم به چشم خودم دیدم .**

**یک نقطه‌ی سفید آن طرف است این مثلا معنایش این است که استخوان پای شما اینطور است ، یا مثلا این سیاهی ، تمام ظرافت‌ها و شکل‌های ظریف چشم را در آنجا گذاشته بود می‌گویم تصویر نمی‌دانم 6 صفحه یا 7 صفحه بود صفحات بزرگ جلوی من گذاشت من دیدم ، آن وقت دوربین می‌گذاشت روی چشم یک دوربین مخصوصی با آن چشم را روشن می‌دید آن وقت آن شکلی را که در چشم می‌دید می‌آمد در این صفحات در آن عکس‌ها دنبال می‌کرد ادعایش این بود که این در مصر بوده در 3000 سال قبل در مصر .**

**من یک وقتی رفتیم نزد یک دکتر چشم در قم به او گفتم گفت تا حالا من این را نشنیده بودم دکتر چشم معروفی هم هست گفت تا حالا من این را نشنیده بودم اصلا گفتم چرا من دیدم به چشم خودم دیدم و آمد گفت مثلا به علیرضا می‌گفت مثلا چهار ساله یا پنج ساله بودی استخوان پایت اینطوری مثلا یک ضربه‌ای خورد این در چشم منعکس شده بود خیلی چیز عجیبی بود واقعا یک چیز غریبی بود انعکاسش در چشم ، آن وقت من عکس‌ها را هم نگاه کردم عکس‌ها را یک چیز یک نقطه‌ی سفید این طرف بود یک نقطه‌ی سفید آن طرف بود یک چیز خیلی ریز اصلا ابتداءا غیر قابل تصور آن وقت زیرش شرح داده بود به انگلیسی که این علامت این است آن علامت این است .**

**و یکی از راه‌های تشخیص کل بدن اصلا کل بدن قلب ، ریه ، همه را از راه چشم تشخیص می‌داد ، قلب درست کار می‌کند ، فلان درست کار می‌کند ، قند ، قند که حالا از راه چشم محسوس است ، چون می‌گویند قند تاثیر اساسی‌اش اساسا روی جایی است که رگ‌ها خیلی باریک هستند مویرگ‌ها یکی چشم است یکی مغز است یکی هم کلیه است مثل اینکه تاثیر قند روی این سه جهت روی این جهت است آنجا مویرگ‌ها فوق العاده باریک هستند این عبور خون یک مقدار با مشکل روبرو می‌شود .**

**علی ای حال دقت کردید این ارتباط واقعی است نه ارتباط ظاهری این جعل ارتباط نمی‌کند ، این ما در حقیقت شما الان ، الان خود شما هم تعجب کردید که ارتباطی با ، می‌گویم نگاه کرد به پسرم گفت مثلا شما 4 ساله بودید یا چند ساله بودید مثلا پای چپ شما استخوانش ضربه خورده است ، حالا مثلا 10 – 12 ساله بوده ، بیشتر یادم نیست دقیقا ، آدم خیلی خوبی هم بود سید هم بود اهل هند و آنجا بود اما در کانادا رسما دکتر بود دکتر چشم بود آمده بود اینجا این دوره‌های سریع در اینجا گذاشته بودند در این طلاب خارجی دوره‌ی یکساله سریع آمد اینجا و لذا نزد من آمد عکس‌ها را هم آورد نقشه‌ها را آورد من دیدم یک شبه درس طلبگی هم می‌خواند و الا در خود کانادا اصلا مطب داشت یعنی محل طبابتش بود کارش هم روی چشم بود تشخیص بیماری‌ها را هم از این راه آورد ، دوربینش را هم آورده بود دوربین بزرگی نبود روی چشم گذاشت خودش می‌دید من که نگاه نمی‌کردم و بعد یکی یکی روی این عکس‌ها تطبیق می‌داد حالا چاپ کردند یا چاپ نکردند اما آن نسخه‌ای که من دیدم چاپی بود خیلی ملون بود و بزرگ هم بود نمی‌دانم 6 صفحه یا 5 صفحه یا چند صفحه‌ی ملون بزرگی بود که تمام این اقسام احتمالات چشم را در آنجا آورده بود و اینکه دال بر چیست .**

**البته ایشان به من می‌گفت چشم شما آب می‌آورد راجع به خود من و بعد از 5 – 6 سال آب می‌آورد گفتم خیلی خوب ، حالا علاجی گفت نه علاجی ندارد بالاخره ممکن است یک کمی دیر و زود بشود اما علاجی ندارد می‌آورد البته آن زمانی که ایشان گفت 10 – 12 سال شاید بیشتر می‌شود آب نیاورده حالا حرف ایشان که درست در نیامد ، راجع به خود ما که تطبیق نشد حالا به هر حال الامر بید الله با اینکه من داروی چشم مصرف نمی‌کنم اصولا در طب قدیم هم یک کمی کار کردم روی چشم و گوش کار کردم چشم چون می‌گویند خیلی حساس است ترسیدم خدای نکرده دارویی چیزی روی چشم کسی بزنم کور بشود ، لذا احتیاط کردم اصلا در چشم کلا وارد نشدم و برای من هم گاهی اوقات مثلا قطره‌ای از هند آوردند که در چشم بریزید آن هم نریختم احتیاط کردم ، روی چشم خیلی احتیاط می‌کنم خیلی عضو حساسی است لطیف است گفتیم خدای نکرده یک قطره‌ای بریزیم این کور بشود خوب این کارش خیلی مشکل است یعنی و خصوصا ، خصوصا من نگاه کردم متاسفانه بعضی از این کتب طب قدیم را که مثلا می‌خواسته چاپ بشود یک لفظی را مشابه لفظ دیگری بوده برداشته اشتباها نوشته است در یک کتاب طبی هم هست که از عیون کتب طبی در چشم است .**

**یک چیزی را مثلا نوشته بود بریزید در چشم آن یک ماده است ، این چیزی که ایشان نوشته بود فارسی فهمیده بود ، کتاب فارسی است، آن محقق کتاب ذیل کتاب فهمیده بود یک چیز دیگری بود اصلا ، اصلا کلا چیز دیگری بود ، چون وارد نبود محقق کتاب به اصطلاحات نمی‌خواهم حالا من ، در ذهنم هست شرحش نمی‌خواهم بگویم یک جا در یک کتاب فارسی دیگر مثلا نوشته بود ثلثین ، ثلثین را فلان قرار بدهید این در یک کتاب دیگری که آمده بود آن را چاپ کرده بود نوشته بود که ثلاثین خوب ثلثین تا ثلاثین ، می‌گویم یک مشکل دیگر این کتب طب قدیم برای اینهایی که وارد نیستند لفظ را اصلا جور دیگری می‌خوانند اصلا دقت می‌کنید ؟ اصلا اوضاع را ، اصلا خطرناک است اصلا در حد ، نمی‌خواهم الان آن مثال ، آن مثال هم الان در ذهنم حاضر است الان نمی‌خواهم آن مثال را بزنم ، یک ماده‌ی دیگری بوده این برداشته بد خوانده یک ماده‌ی دیگری خیلی هم لفظش شبیه هم هست ، شبیه هم هست بله .**

**یعنی حالا من بگویم یک لفظ تبرزد هست در لغت فارسی قدیم تبرزد همین نبات است ، نبات را می‌گفتند تبر یعنی قندشکنی ، چون آب این چیزی که می‌گرفتند آب نیشکر یک جوش می‌دادند بعد کفش را می‌آمدند جوش می‌دادند همینطور جوش می‌دادند همینطور که جوش پیدا می‌کرد غلیظ‌تر می‌شد ، اسم دارد ، جوش اول ، جوش دوم ، آخرین جوش دیگر نبات می‌شود سفت می‌شود این را می‌گفتند تبرزد یعنی با تبر باید بشکنیم یا ما می‌گوییم با قندشکنی با قندشکن باید بشکنیم .**

**یک چیز دیگری داریم به نام بیل زد ، بیل زد یک نوع گیاه دیگری است که بار زد هم به آن می‌گویند این اصلا ضد عفونی کننده‌ی چشم است بیل زد این یک گیاه مخصوصی است حالا تبرزد ، آن بدبخت نوشته بود بیل زد ، این حاشیه نوشته بود تبرزد یعنی در چشمش نبات بریزد ، خوب این نبات کورش می‌کند آن بیل زد اصلا یک گیاهی است که شما شاید تا حالا اسمش را نشنیده باشید ، اسمش قاسنی ، کاسنی نه باز با کاسنی هم فرق می‌کند یک گیاه دیگری است که من دیدم آن گیاه را اصلا یک شکل خاصی دارد یک ماده‌ای از آن خیلی هم در ایران نسبتا تولیدش زیاد است و شنیدم نسبت به صادراتش به خصوص به آلمان زیاد است خیلی گیاه با ارزشی است فوق العاده با ارزشی است ، یک ماده‌ی طبیعی ، زخم می‌زنند از خودش در می‌آید سفید رنگ است دیدم خود گیاه را دیدم این قاسنی اسمش است ، قاسنی غیر از کاسنی است ببینید الفاظ خیلی شبیه هم هستند وارد که نباشند .**

**آن نوشته بود که بیل زد بریزید در چشم ، بیل زد درست هم هست چون یک ماده‌ی ضد عفونی است برای چشم هم هست برای چشم خیلی نافع است این نتوانسته بود بیل زد بخواند نفهمیده بود بیل زد چیست خیلی شبیه هم هست این تبرزد خوانده بود تبرزد نبات است این نبات را در چشم بریزند با آن ماده‌ی سایر اصلا از زمین تا آسمان با همدیگر فرق می‌کنند .**

**غرضم این یک نکته‌ای است که باید در نظر گرفت که این اشتباهات خیلی تعجب است از مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه کلما را بان یکی گرفته است این یک نکته‌ای بوده که ان آوردند چرا چون می‌خواستند اعتبارا ایجاد ملازم ، روشن شد ؟ و چون اعتباری است ممکن است بردارند ممکن است کمش بکنند ، ممکن است زیاد ، روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ ممکن است کم بکنند روشن شد ؟ اما اگر گفت کلما کانت الشمس طالعه این دیگر اصلا این حرف‌ها را برنمی‌دارد قابل برداشتن نیست .**

**غرض اینکه این چهار ، پنج سطری که ایشان اینجا نوشتند که من با حوصله دقیقا همه‌اش را برای شما خواندم انصافا یک معنای محصل ندارد و تعجب هم هست از ایشان که این مطلب را فرمودند اصلا دو تا مطلب کاملا مستقلند ربطی به هم دیگر ندارند آن یک عالم است این یک عالم است و این نکته‌اش نکته‌ی تعلیق است همان طوری که تعلیق گفت و تعلیق یک معنای حرفی به یک معنای حرفی ، یک معنای اندکاکی به یک معنای اندکاکی ، خود تعلیق هم باز معنای اندکاکی است ، خود این تعلیق هم چون با ان آمده است .**

**الا می‌گفت که وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه ، اگر گفت معلق تصریح است این معنای**

**یکی از حضار : وجوب اگر کار عقل باشد این چه ؟**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**